سراب گذری

ثمین سلیمانی‌نژاد

برگ بَرقین تدبیر و کلید!

محمدحسین دهقانی ابیانه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، فقط مخلوقات خدا بودند و بس. سیاره‌ای بود به نام زمین که حیوانات و انسان‌ها در آن زندگی می‌کردند. در یکی از روزهای سرد زمستانی، وقتی بیست‌وشش دی‌ماه آن، روز شنبه بود، همه منتظر روز بعد از آن، یعنی بیست‌وهفت دی‌ماه بودند، همین‌که ساعت از دوازده شب گذشت و روز، از شنبه به یکشنبه تغییر کرد، روزنامه‌ها خوشحال و شادان تیتر زدند: صبح بدون تحریم!

در این صبح یکشنبه بیست‌وهفت دی‌ماهی، تیتر روزنامه‌ها در همین حال و هوا بود و دکه‌های روزنامه‌فروشی، بدون وقفه و با سرعت، این روزنامه‌ها را می‌فروختند.

آدم کوچولوی قصه ما که فقط دوازده سالش بود، چیزی از این خوشحالی بی‌حدوحصر روزنامه‌ها نمی‌فهمید و فقط می‌دانست که تحریم چیزی است که کشورش را اذیت کرده است. همان روزها، معلم کلاس‌شان به او یک انشا داده بود و موضوع را آزاد گذاشته بود. آدم کوچولو که چیزی به ذهنش نمی‌رسید، سری به دکه روزنامه‌فروشی زد و چند روزنامه خرید تا موضوعی برای انشا به ذهنش برسد. روزنامه‌های آن روز را ورق زد؛ در یکی از آنها، تیتر «اینک بدون تحریم» را دید و یاد فیلم اینک آخرالزمان افتاد! به‌هرحال ذهن سیال است و به هرکجا ممکن است برود. روزنامه دیگری را باز کرد و فروپاشی تحریم توی صورتش پاشید. آدم کوچولو متوجه شد که تحریم، آخرالزمانی است که از هم می‌پاشد. وقتی چیزی از آن روزنامه‌ها متوجه نشد، روزنامه بعدی را باز کرد؛ همان «صبح بدون تحریم» بود که صبح در راه مدرسه به چشمش خورده بود. روزنامه بعدی را که باز کرد، به ایران سلام کرده بود و به مردمش گفته بود که خلاص شدیم!

آدم کوچولو، چیزی از آن روزنامه‌ها به کارش نیامد و انشایش را ننوشت و نمره‌اش را نگرفت. روزنامه‌ها هم برای پاک‌کردن شیشه برای خانه‌تکانی استفاده شد.

سال‌های سال گذشت و آدم کوچولوی ما، کوچولو نماند و اندازه هشت سال بزرگ شد. دیگر برای خودش دانشگاه می‌رفت و از صحبت‌های چپی و راستی، برخی چیزها را می‌فهمید. در شبکه‌های اجتماعی که وقت خودش را تلف می‌کرد، جشنواره‌ای دید که خاطرات هشت سال پیش و کلاس انشا را یادآوری کرد. از امضایی حرف زده شده بود که تضمین بود و خوب می‌دانست یعنی این امضا، ضمانت است. متأسفانه بعد از چند سال از آن تیترها، دیگر امضای کسی که تضمین بود، ارزش مادی و معنوی نداشت و وقتی نفر بعدی آمد و کشید زیر همه‌چیز، تازه متوجه اصرار معلم زبانش شد که چرا روی معنی کلمات حساس بود و ابتدای هر جلسه زبان انگلیسی، از آنها معنی لغت می‌پرسیده است.

آدم کوچولوی بزرگ‌شده قصه ما، درست است که زبانش به آن خوبی‌ها نیست که برود انگلیسی صحبت بکند یا بدون زیرنویس فارسی، فیلم‌های زبان اصلی نگاه کند، ولی به آن خوبی هست که بداند ساسپند (**suspend**) یعنی تعلیق و با لیفت (**lift**) فرق می‌کند.

آدم کوچولوی بزرگ‌شده ما، همچنان کشورش در تحریم بود ولی این را متوجه شده بود که تخم‌مرغ‌ها را نباید توی یک سبد گذاشت و بد نیست به قدرت و توانش هم اتکایی بکند. او خوب می‌داند که وقتی ورزش هم می‌کند، فشار به عضلاتش وارد می‌شود و احساس خستگی می‌کند ولی در عوض قوی‌تر می‌شود و می‌تواند وقتی با دوستانش فوتبال بازی می‌کند، یک ساعت و نیم بدود و به هِن‌هِن نیفتد.

راستی! آدم کوچولوی ما می‌داند که موگرینی کیست و وقتی به مجلس شورای اسلامی رفته بود، نماینده‌های وقت، انگار که اثر هنری خاصی دیده باشند، به‌نوبت با او عکس می‌انداختند. آدم کوچولوی بزرگ‌شده می‌داند اسفندماه، باید برود و برگه‌ای داخل صندوق بیندازد تا دیگر نماینده خارجی ندیده، وارد مجلس نشود و خارجی بنده خدا از ترس به لرزش نیفتد.

قصه ما به سر رسید، ملاقه به خونه‌اش نرسید؟

فاطمه بحر کاظمی

رفت که دیگر برنگردد

سولیوان (آخرین سفیر آمریکا در ایران) داشت خودش را آماده می‌کرد تا محمدرضا (آخرین پادشاه ایران) چندتا از آن فحش‌هایی را که پدرش برای مملکت‌داری از آنها استفاده می‌کرد، پرت کند توی پَک‌وپوزش که محمدرضا پس از تحویل‌دادن یک «چشم عمو!»ی مؤدبانه، بلند شد تا برود به فرح بگوید که با استفاده حداکثری از امکانات، چمدان‌ها را ببندد. همین‌طور که داشت می‌رفت سراغ فرح، یک‌هو یک صدایی توی کله‌اش شنید: «خوبت شد! آنقدر با نفت این مملکت بدمستی کردی و توی مستی، رعیت و گوسفندش را باهم سر بریدی و کباب کردی و دادی اربابان خارجی‌ات به نیش بکشند که الان داری توی سِیلی که از خون آن سرهای بریده راه افتاده است، غَرق می‌شوی. محض خاطر غرور و شرف نداشته‌ات که نه، این آخر عمری محض نیم‌مثقال کم‌شدن عذاب آن دنیایت حداقل یک نَه کشکی تحویل سولیوان می‌دادی و بعد چهارنعل می‌تاختی پِی فرح و فرمانِ فرار!» محمدرضا که حوصله خودش رَا هم نداشت، برای اینکه بتواند تمرکز کند و فرمان فرار را در نهایت صلابت به فرح ابلاغ کند، خطاب به صدای توی کله‌اش گفت: «تا جایی که یادم می‌آید هیچ‌وقت صدای وجدان‌مُجدان توی کله‌ام نپیچیده بود! حالا هم خفه‌شو که وقتم تنگ است و هزار تا کار دارم.» صدای توی کله‌اش گفت: «معلوم است که وجدانِ نداشته‌ات نیستم کله‌پوک! من سرطانت هستم! اگر نمی‌گفتی هم قصد نداشتم دیگر انرژی‌ای را که باید صرف کشتنت بکنم، پای حرف‌زدن با تو هدر بدهم!» فرح وقتی که شنید باید فراری شوند، اولش حکم نایب‌السلطنه‌بودن خودش را مثل تسوکه (همان که نشان مأمور مخصوص حاکم بزرگ، میتی کومان، را از جیبش درمی‌آورد) روبه‌روی محمدرضا گرفت و خواست حکومت را به دست بگیرد، اما وقتی دید محمدرضا احترام نمی‌گذارد، حکمش را گذاشت توی جیبش و رفت که چمدان‌ها را ببندد. ۳۸۴ عدد چمدان و صندوق که انباشته از ساعت‌های طلا، اشیای عتیقه، تاج و نیم‌تاج، الماس و... بودند، حاصل تلاش ملکه فرح در استفاده حداکثری از امکانات برای بستن چمدان‌ها بود که حقیقتاً چنین تلاشی شایسته تقدیر بود؛ هرچند در آن زمان به‌دلیل تنگی وقت، تقدیر شایسته‌ای از فرح نشد.

محمدرضا که خیالش بابت بستن چمدان‌ها راحت بود، خودش مشغول پیداکردن مقصدی برای فرار بود. خیلی دوست داشت به آمریکا فرار کند اما هرچقدر خودش را برای آمریکایی‌ها جوجو کرد، آنها او را کیش‌کیش کردند. محمدرضا هم ناچار شد سیس داماد سابق به خود بگیرد و مصر، سرزمین همسر اول خود را برای فرار انتخاب کند. ۲۶ دی‌ماه سال ۱۳۵۷، محمدرضا درحالی‌که نمی‌دانست اشک و آب بینی‌اش را باید با آستین کتش پاک کند یا روکش صندلی هواپیما، به مصر گریخت. او پس از ۵۵۹ روز آوارگی در مراکش، باهاماس، مکزیک، آمریکا، پاناما و مجددا مصر، درحالی‌که فقط سوسک‌های توالت در این کشورها او را نچاپیده بودند، در سرزمین فراعنه مرد.

فرشته پناهی

مترسک فراری

او گرم خدمت بود و ماهم غرق لذت!
اما نمی‌دانم چرا ناگاه دررفت
گفتند رفته یک تک‌پا استراحت!
اما چه شد ای داد بین راه دررفت؟!
تا دید انگاری هوا پس شد، پس افتاد
در تندباد حادثه چون کاه دررفت
مثل مترسک بود اما بس که ترسید
چون بند تنبانی که شد کوتاه، دررفت
می‌خواست توی پاچه ملت بماند
آخر ولی شد دست خر کوتاه، دررفت
تا بلکه آب از آسیاب افتد به ناچار
از چاله درآمد به سوی چاه دررفت
هر قدر وسعش بود با خود برد اما
گویا کمش بود آه! با اکراه دررفت
جشنی به پا کردند ملت آن زمان که
در روزنامه چاپ شد که «شاه دررفت»

امیر یزدی قزوینی

به‌خانه برمی‌گردند

رفته‌ها یکی‌یکی دارن با زحمت می‌رسن
عاشق کشورشون شدن با سرعت می‌رسن؟

در رأفت نظام بازه و بعضی چهره‌ها
آخر عمری به این پایان رأفت می‌رسن

رفتنی کیانوش و آرش و آدرین بودند
حالا تو هیبت حاج‌اصغر و حشمت می‌رسن

کرونا، فتنه و جنگ و اغتشاش تموم شده
شکر حق داره عزیزا به سلامت می‌رسن!

برمی‌گردن که توی کشورشون معین بشن
بعضی‌شون پشیمونن، غرق ندامت می‌رسن

آویزونه تارشون، پیش الک‌هاشون حالا
برای گشت‌وگذار و استراحت می‌رسن

شایدم عاشق چشم و ابروی کسی شدن
بعد سی سال برای عرض ارادت می‌رسن

یا شاید کفگیرشون خورده به ته دیگ و می‌دونن:
اینجا دارن به سلبریتی جماعت می‌رسن!

می‌تونن با خودشون یه خودرو هم وارد کنن!
مسؤولین به مهمونا هم با سیاست می‌رسن

خلاصه، در فرودگاه امام بازه واسه
پر پروازایی که به این سعادت می‌رسن

سیده کوثر هاشمی‌زاده

محمدرضا رضایی

عاقبت فرارنکردن از مدرسه

گزارش پلیس از دستگیری اشباح سیاه مشهد

پس از دریافت گزارشاتی مبنی بر شلیک ساچمه به مغازه‌ها و شهروندان و نیز ایجاد رعب و وحشت در شهر مشهد توسط افرادی سیاه‌پوش موسوم به اشباح سیاه، تحقیقات گسترده برای دستگیری این افراد سریعا آغاز شد.

با توجه به اسم این گروه (اشباح سیاه) این احتمال که ممکن است این افراد از سمت بویو و آن‌تسوی خدانشناس ارسال شده باشند، در فضای مجازی قوت گرفت اما با تحقیقات میدانی و نیز همکاری سفارت کره در ایران، مشخص شد نه تنها بویو و شخص حاکم تسو، توسط موهویل (نوه جومونگ) قرن‌ها پیش نیست و نابود شده‌اند، بلکه اصلا در طول تاریخ کره، اشباح سیاه با پژو ۲۰۶ مشکی به مأموریت اعزام نمی‌شدند.

پس از رد قاطعانه فرضیه مذکور که توسط چند انسان ردی معلوم‌الحال در فضای مجازی مطرح شده بود، تحقیقات جدی و واقعی برای شناسایی اشباح سیاه با قدرت بیشتر ادامه یافت و پس از مجموعه عملیات‌های اطلاعاتی و عملیاتی گسترده، اشباح سیاه مذکور دستگیر شدند.

گفتنی است پس از دستگیری اشباح سیاه، مشخص شد نامبردگان دانشجوهای این مملکتند که سه نفرشان دانشجوی پزشکی و یک نفرشان دانشجوی حسابداری است. همچنین همراه با متهمان چند عدد پلخمون (دوشنگولی) صنعتی کشف شد که متهمان به‌وسیله آنها ساچمه‌ها را پرتاب می‌کردند.

در بازجویی‌های اولیه مشخص شد نامبردگان هدف خاصی از این اقدامات نداشته و فقط فشار درس و دانشگاه باعث ایجاد اختلالات روانی در این افراد شده است. به‌گفته یکی از این جوجه‌شبح‌ها، پدر و مادر نامبرده سال‌ها او را برای قبولی در امتحان تخصص و فوق تخصص تحت فشار قرار داده بودند تا خدایی نکرده از نوه عمه خانواده که پزشک متخصص بود، کم نیاورده و خوار و خفیف نگردند.

یکی دیگر از متهمان نیز در بازجویی‌هایی خود اعتراف کرد از اول به کارهای خلاف علاقه داشته و استعداد وی در این حوزه هم بی‌نظیر بوده است؛ لکن به اجبار خانواده سراغ رشته پزشکی آمده و متأسفانه استعدادش هدر رفته است.

متهم سوم تنها دلیل خود را برای تحصیل در رشته پزشکی، عدم پرداخت مالیات در آینده عنوان کرده و هیچ دلیل عقلانی دیگری برای گرایش به این رشته نداشته است.

متهم چهارم که دانشجوی رشته حسابداری بود هم از تعداد بالای دانشجویان حسابداری کشور گله‌مند بوده و اشباع بازار کار را مایه ناامیدی و درنتیجه دلیل گرایشش به خلاف عنوان کرد.

جهت رسیدگی‌های بعدی، متهمان درون یک گونی سیاه بزرگ و به ضمیمه این گزارش خدمت مرجع محترم قضایی ارسال می‌شوند.

محمدعلی کمالی‌مقدم

آلوده به ویروس

توجه توجه!
این شعر آلوده به ویروس است لطفا هنگام خواندن آن ماسک بزنید!!

ویروس خورده‌ای زد بر گونه‌ام دو تا بوس
بگذاشت روی آنجا ویروس‌های منحوس

ویروس‌ها دویدند از گونه سمت بینی
رفتند از دماغم تا انتهای سینوس

سینوس‌ها عفونت کردند و من همان دم
در تب شدم فروزان چون شعله‌های فانوس

ویروس‌ها از آنجا خوشحال و شاد و خرم
رفتند گردش خون دربست با اتوبوس

یک روز حال من بد یک روز بهتر از آن
موجی شده‌ست حالم چون تابعی ز سینوس

از من شده فراری هر کس که یار من بود
از همسرم گرفته تا مش رضا و سیروس

الان دو هفته‌ای هست همواره در اتاقم
هستم به لطف آنها خانه‌نشین و محبوس

یا رب نگیر از من دیگر سلامتی را
من را نجات ده از ویروس‌های سالوس

ای دوستان بدانید قدر سلامتی را
تا مثل من نخوردید افسوس پشت افسوس!

سمیه قربانی

برگه‌هام کو؟

چی می‌کشه این دادگاه لاهه!

قاضی: شما متهم هستید به نسل‌کشی درغزه.
وکیل اسرائیل: جناب قاضی! ما فقط اونایی رو کشتیم که هنوز وقت بچه‌دارشدن‌شون نبود. پس ما عملا آدم‌بزرگ‌ها رو زنده گذاشتیم که فردا بچه به دنیا بیارن. ایشالا تو چش روشنی همه بچه‌هاشون جبران کنیم.
– پس چه مرگتون بود می‌گفتین حماس رو می‌کشیم!
+ حماس همونان جناب قاضی. الان زمونه عوض شده. ما بچه بودیم هرّ رو از برّ تشخیص نمی‌دادیم ولی اینا بچه زمونن. چرا جای دوری بریم؟ همین آقازاده ما، توی قنداق، یه فلسطینی رو زد کشت. اصرار هم داشت تفنگ واقعی براش بگیریم.
– آخرش چی بشه این توله... استغفرالله... قبول دارین حماس توی بیمارستان نبود؟
+ بود. از تونل رفته بود پایین.
– منظورتون از تونل، آسانسورها هستن؟
+ اسرائیل همه سوراخ‌ها رو تونل می‌بینه.
– خفه بابا! گفتید از خودتون دفاع می‌کردید. اصلا زن و بچه‌تون کجان که ازشون دفاع می‌کنید؟ (به دنبال برگه می‌گردد) اجازه بدین... (آهسته زمزمه می‌کند و همچنان دنبال برگه است) کار خودشونه... نه این نبود... دفعه بعدی تهدیدشون کن... نه اینم نبود... مثل اینکه حماس برگه‌های من رو به هم ریخته... (همچنان با صدای آهسته و به دنبال برگه) اینجا نوشته تقصیر خودمونه که اول نسل آفریقایی‌ها رو منقرض نکردیم... نه اینم نیست... اجازه بدین... سوالتون چی بود!... گفته بودم سوال‌ها رو قبلا به من بدید جوابش رو هم جلوش بنویسینا!!
یه کارو بلد نیستن درست انجام بدن. هزار بار گفتم اپن‌بوک کار من نیست.
– چی شد بالاخره فهمیدی چی باید بگی؟
+ من تا وکیلم نباشه حرف نمی‌زنم.
– خودت وکیلی کودن! خیر سرت!
+ (گریه می‌کند) من عمو بایدنم رو می‌خواااام...

سجاد گل‌پور محسنی

صامره حبیبی

دوران بزن دررو به آخر آمد
"والصبح اذا تنفس" از در آمد

"والعصر" که خسران تو بی تردید است
"والفتح" که فاتح از پسَت بر آمد

طاهره ابراهیم‌نژاد

فاتح آمد یکی یکی همچون باد
می‌زد چپ و راست توی گوش موساد

انگار به بنیامین و بایدن می‌گفت:
افتاد ابرقدرت کاذب؟! افتاد؟!!

ضمیمه طنز راه کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی

دبیر سرویس نثر: **رامین زارعی**
دبیر سرویس شعر: **عباس تافته**
دبیر سرویس کارتون: **سید محمدجواد طاهری**
صفحه‌آرا: **علی شهبازی**

راه‌های ارتباطی
ما را در شبکه‌های اجتماعی با نشانی tanzym-ir دنبال کنید!

هفته نیوز

کارمندان ثروتمند هفته

طبق گفته سخنگوی کمیسیون تلفیق لایحه بودجه، کف حقوق کارکنان دولت در سال آینده ۱۰ میلیون تومان خواهد بود. وی در ادامه افزود: آنها می‌توانند با این ۱۰ میلیون تومان، ماهی ۸ میلیون اجاره‌خانه، ۶ میلیون قسط و ۵ میلیون تومان هزینه مدرسه و دانشگاه فرزندان خود را بدهند، مایحتاج خانه را تهیه کنند و بقیه حقوق‌شان را هم پس‌انداز کنند.

بابابرقی هفته

رئیس شورای شهر تهران: ساختمان وزارت نیرو با اینکه مدام شعار لامپ اضافی خاموش می‌دهد، با به‌کارگیری نمای شیشه‌ای برق اضافی مصرف می‌کند.
در ادامه نیز بابابرقی وارد میدان شده و گفته: یه مربی هیچ‌وقت بازی نمی‌کنه.

خشونت هفته

وزیر جنگ رژیم صهیونیستی در واکنش به بازداشت فوتبالیست اسرائیلی گفت: ترکیه در عمل مثل بازوی اجرایی حماس عمل می‌کند.
وی در ادامه افزود: غصب کردن دو تیکه زمین که چندهزار کیلومتر مربع مساحت داره و بیرون کردن و کشتن هزاران نفر از ساکن‌های اون زمین‌ها چیه که با این حجم از خشونت باهامون رفتار می‌کنید؟

اعلام برائت هفته

ترامپ خطاب به هوادارانش: حتی اگر مثل سگ مریض شدید، باز هم بیایید رای دهید!
در پی این سخنان اتحادیه سگان ولگرد و تیتش مامانی ایالات متحده طی بیانیه‌ای اعلام کرد: ما قاطی کردیم نمی‌دونیم الان باید از یکی‌شدنمون با هواداران ترامپ اعلام برائت کنیم یا هواداران ترامپ از یکی شدن‌شون با ما اعلام برائت کنند؟!

سررشته هفته

پس از واکنش محسن برهانی به مسأله بازگشت معین به ایران، رشته حقوق جزای بین‌الملل بالاخص فلسطین، به اذن خداوند زبان بازکرده و گفته: دانش حقوق جزا و جرم‌شناسی بخش‌های مختلفی دارد که بخش «ورود هنرمندان به ایران» زیرمجموعه حقوق «چی می‌بافی واسه خودت بابا» است و جنابعالی در این دوشاخه هیچ سررشته‌ای ندارید.

احمدی‌نژاد هفته

سخنگوی نیروهای مسلح یمن: یک کشتی آمریکایی را در خلیج عدن هدف گرفتیم.
در پی این اقدام آمریکا، اسرائیل و انگلیس فریاد زدند: چه خبرتونه؟! چه خبررررتونههههه؟؟؟!!!